

متن پرسش

سلام استاد: قبلا خیلی امیدوار بودم به آینده اما الان انگار دیگر راهی نیست و به دست و پایم بند زده اند و با پتک بر سرم کوبیده اند، اصلا نمی دانم چه شد ولی چشمم را باز کردم و خودم را در ناکجا و در حسرت زندگی که می خواستم و می توانستم بسازم دیدم درست در لحظه ایی که رویاهایم داشت محقق می شد همه چیز روی سرم آوار شد، فکر می کردم دارم به داشته هایم می افزایم اما ناگهان همه چیز را از دست دادم، چطور حالم خوب باشد هرچند بخواهم نادیده بگیریم یا بپذیرم. زنده ماندن برایم سخت شده است، قبلا زیاد می شد با این جمله شما روبه رو می شدم که یوسفی در میان این چاه است حالا باز هم این جمله را می گویند؟ یعنی این می تواند یک خواب باشد و من به زودی از آن بیدار شوم؟ هیچ یک از کارهایی که می خواستم نمی توانم انجام دهم با اینکه اکنون ثبات لازم را دارم اما دیگر نمی شود. قفل شده ام، چکار کنم استاد؟ یعنی با این حسرت به گور می روم؟ حسم این بود که دنیا هم بالاخره جای زیستن می شود و من آن روز هستم اما الان در بهت و تحیری بی انتها فرو رفته ام فقط زنده ام. همین

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در این مورد خوب است به سؤال و جواب های شماره ۴۰۵۵۶ و ۴۰۵۶۷ رجوع فرمایید. موفق باشید